حضرت رسول اکرم در آثار بهائی

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## حضرت رسول اکرم در آثار بهائی

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

جمیع مظاهر ظهور الهی و انبیاء رحمانی در آثار مبارکه طلعات مقدّسۀ امر بهائی به کمال احترام و تکریم ذکر شده‌اند و بخصوص حضرت رسول اکرم، محمّد مصطفی، به عناوین و القاب بدیعۀ منیعه مذکور است که شاید به جرأت بتوان گفت که در آثار اسلامی نیز به این درجه از احترام ذکر نشده است. در واقع آنچه که در دور سابق از انظار پنهان بوده، مقام حقیقی آن مظهر ظهور الهی است که به علّت عدم بلوغ انسان قابل بیان نبوده است. هنگامی که از آن حضرت تقاضای معجزه می‌شود، به سادگی جواب می‌دهند، "إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا" (سورۀ کهف، آیۀ 110 / مضمون: من بشری مانند شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می‌شود که خدای شما یگانه است. حال هر آن کس که امید به لقای پروردگارش داشته باشد، کار نیکو پیشه کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نیاورد.)

در نتیجه، اگرچه مسلمین به عصمت حضرت محمّد معتقد بودند، لکن به عظمت این مقام و این که ایشان قائم‌مقام خداوند در دو عالم امر و خلق هستند پی نبردند و بیهوده سعی کردند با ذکر معجزات و خوارق عادات برای ایشان مقامی قائل شوند در حالی که آن حضرت از اظهار هر گونه معجزه و آیتی امتناع کردند و زمانی که کفّار آن زمان از ایشان خواستند که از زمین چشمه‌ای بجوشاند یا باغی از خرما و انگور داشته باشد و در لابه‌لای درختان آن جویباران جاری شود یا پاره‌ای از آسمان را بر سر بندگان بیندازد یا خدا و فرشتگانش را رویاروی آنان بیاورد یا خانه‌ای از زر و زیور داشته باشد یا به آسمان برود و کتابی با خود بیاورد والّا به او ایمان نخواهند آورد (سورۀ اسرا، آیات 90 به بعد)، حضرت رسول در جواب فرمودند، "سبحان ربّی هَل کُنتُ إلّا بشراً رسولا" (همان، آیۀ 93)

بعد، کفّار دست به اذیت و آزار ایشان زدند و لاجرم به ذات الوهیت شکایت بردند و ذات الوهیت امر به صبر و بردباری فرمود و نهایتاً عنوان کرد که نیک می‌دانیم که آنچه ایشان می‌گویند اندوهگینت می‌کند. بدان که ایشان تو را دروغگو نمی‌انگارند بلکه کفرپیشگان آیات الهی را انکار می‌کنند و پیامبران پیش از تو نیز دروغگو انگاشته شدند. ولی بر آن انکار و آزاری که دیدند شکیبایی ورزیدند تا یاری ما به دادشان رسید. (سورۀ انعام، آیات 33 به بعد) خداوند توصیه فرمود، "وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ" (سورۀ شوری، آیۀ 15 / سورۀ هود، آیۀ 112)

ولی این همه برای آن حضرت دشوار بود و فرمود، "شَیَّبَتنی الآیتَین" که اشاره به همین آیه است که در دو سوره آمده است. یکی از علمای اسلام فقط به سورۀ هود اشاره دارد و آن را اینگونه بیان می‌کند، "حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله ) فرمودند: "شیبتنی هود" یعنی سوره هود مرا پیر کرده است. و مراد از سوره هود مضمون همین آیه مذکور است. حضرت رسول نفرمود "شیبتنی سورة الشّوری" زیرا در سوره هود من تاب معک وارد شد که سوره شوری فاقد آن است."[[1]](#footnote-1)

حضرت رسول اکرم که زندگی ایشان نشان دهندۀ استقامت فراوان آن حضرت در مقابل اعداء بود، به درگاه خدا شاکی شد. حضرت احدیت به ایشان فرمود، " وَ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ ٱسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِىَ نَفَقًا فِى ٱلْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِى ٱلسَّمَآءِ فَتَأْتِيَهُم بِـَٔايَةٍ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى ٱلْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ." (سورۀ انعام، آیۀ 35 / مضمون: و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید، در صورتی که می‌توانی نقبی در زمین بزن یا نردبانی در آسمان بجوی و برای آنان معجزه‌ای بیاور و اگر خداوند می‌خواست آنان را بر طریق هدایت فرا می‌آورد؛ پس از نادانان مباش.)

در نتیجه حضرت رسول اکرم به صورت فردی عادّی جلوه کردند که هر زمان خداوند اراده می‌فرمود، ایشان می‌توانستند عملی انجام دهند و در غیر این صورت ایشان حتّی در مواردی باید منتظر نزول وحی می‌ماندند. حتّی مشاهده می‌شود که وقتی حضرت رسول اکرم از نماز گزاردن به سوی مسجدالاقصی ناراضی بودند، تا زمانی که خداوند جبرئیل را نفرستاد و سؤال از نارضایتی ایشان نکرد، قبله به سوی مسجدالحرام تغییر نکرد. داستان آن در سورۀ بقره آیۀ 144 ذکر شده است که حضرت رسول اکرم در حین نماز آسمان را می‌نگریست و جبرئیل فرود آمده گفت، "قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ." (مضمون: می‌بینیم که صورتت را در آسمان به این سوی و آن سوی می‌گردانی. پس تو را به سوی قبله‌ای که دوست داری برمی‌گردانیم. پس روی به مسجدالحرام آور و هر جا که هستید روی بدان سوی کنید.اهل کتاب دانند که آن حقی است از جانب خدا و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست.)

امّا، نگاه اهل بهاء به حضرت رسول اکرم کاملاً متفاوت است. در آن وجود مقدّس، تجلّی دائمی خداوند را معتقدند که کلامش کلام الهی است و دارای اختیار تامّ در دو عالم امر و خلق است. مظهر یفعل مایشاء و یحکم مایرید است. لذا در این مختصر با استناد به آثار مبارکه به بررسی مقام و مرتبت عظیم حضرت رسول اکرم می‌پردازیم.

**عَلَمدار توحید**

حضرت رسول اکرم در میان مشرکین و بت‌پرستان قیام کرد تا آنها را از ضلالت نجات بخشد و به صراط مستقیم توحید هدایت فرماید. جمال قدم در مناجاتی خداوند را به حضرت رسول اینگونه قسم می‌دهند، "أسألُکَ بالّذی بِهِ نُصِبَت رایةُ التّوحید بَینَ عبادِک و بآله و أصحابه أن تؤیّدَنی علی ذکرک و ما أمَرتَنی بِهِ فی کتابک." (وحید رأفتی، رهائی، ص27 / مضمون: تو را سوگند می‌دهم به کسی که به واسطۀ او پرچم توحید نصب شد و به خاندانش و اصحابش که مرا بر ذکرت و اجرای آنچه که در کتابت امر فرمودی، تأیید فرمایی.)

و در مقام دیگر ایشان را نور مُشرق از افق حجاز بیان می‌فرمایند که سبب روشنایی نه تنها مدینه و مکّه بلکه سبب نورانیت جمیع آنچه که در بسیط غبرا است شده‌اند: "أسألُک یا فالق الأصباح و مسخّر الأریاح بأنبیائک و رُسُلِک و أصفیائک و أولیائک الّذین جَعَلتَهُم أعلامَ هدایتِک بین خلقِک و رایات نصرتک فی بلادک و بالنّور الّذی أشرَقَ مِن افق الحجاز و تنوّرت بِهِ یثرب و البطحاء و ما فی ناسوتِ الإنشاء بأن تؤیِّدَ عبادَکَ علی ذکرِکَ و ثنائک و العملِ بما أنزَلتَهُ فی کتابک." (همان / مضمون:ای شکافندۀ صبح و تسخیر کنندۀ بادها، تو را سوگند دهم به انبیاء و رسولانت و برگزیدگان و دوستانت که آنها را پرچم‌های هدایت بین آفریدگانت و رایت یاری و یاوری‌ات در شهرهایت قرار دادی و به نوری که از افق عربستان اشراق کرد و مدینه و مکّه و آنچه که در بسیط زمین است نورانیت یافت، که بندگانت را بر ذکر و ثنای خود و عمل به آنچه که در کتابت نازل کرده‌ای تأیید فرمایی.)

**عصمت کبری**

بحث عصمت کبری که مختصّ ذات کبریایی الهی است که به حضرات مظاهر ظهور، کلّهم اجمعین، عنایت فرموده در امر بهائی مطرح شده است. اگرچه این موضوع همیشه وجود داشته امّا به علّت عدم بلوغ انسان، در علم الهی مستور و مکنون بوده است. (اقدس، بند47) حضرت بهاءالله در وصف عصمت کبری می‌فرمایند، "و امَّا العصمةُ الکبری لِمَن کان مقامُهُ مقدّساً عن الأوامر و النّواهی و منزّهاً عن الخطاء و النّسیان. إنّهُ نورٌ لاتُعقِّبُهُ الظّلمة و صواب لایعتریه الخطاء. لو یحکُمُ علی المآء حکم الخمر و علی السّمآء حکمَ الأرض و علی النّور حکم النّار حقّ لاریبَ فیه و لیس لأحدٍ أن یعترضَ علیه أو یقولَ لِمَ و بِمَ و الّذی اعترضَ انّه مِنَ المُعرضین فی کتاب‌الله ربّ العالمین. انّهُ لایُسئَلُ عمّا یفعَلُ و کُلٌّ عن کلٍّ یَسئلون. إنّهُ أتیٰ من سمآء الغیب و مَعَهُ رایة یفعلُ ما یشاء و جنودُ القدرة و الإختیار و لدونه أن یتمسّک بما اُمِرَ به مِن الشرائع و الأحکام لو یتجاوز عنها علی قدر شَعرةٍ واحدةٍ لَیحبطُ عمله. انظُر ثمّ اذکُر إذ أتی محمّدٌ رسولُ‌الله قال و قوله الحق و لله النّاس حجّ البیت و کذلک الصّلوة و الصّوم و الأحکام الّتی أشرَقَت مِن افق کتابِ الله مولی العالم و مربّی الامم للکلّ أن یتّبعوه فیما حَکَمَ به الله و الّذی أنکَرَه کَفَر بالله و آیاتِهِ و رُسُلِه و کُتُبِه. إنّه لو یحکمُ علی الصّواب حکمَ الخطاء و علی الکفر حکم الإیمان حقٌّ مِن عنده هذا مقامٌ لایُذکَرُ و لایوجَدُ فیه الخطاء و العِصیان." (مجموعه اشراقات، ص58-59 / مضمون: و امّا عصمت کبری برای کسی است که مقامش مقدّس از اوامر و نواهی و خود او منزّه از خطا و فراموشی است. او نوری است که تاریکی به دنبال ندارد و درستی است که نادرستی بر او چیره نشود. اگر آب را شراب گوید و آسمان را زمین نامد و نور را نار بفرماید کاملاً صحیح است و شکّی در آن نیست و احدی حق ندارد به او اعتراض کند یا چون و چرا نماید. کسی که به او اعتراض کند در زمرۀ معرضین در کتاب پروردگار جهانیان محسوب گردد. او مورد سؤال واقع نشود ولی دیگران از همه چیز مورد سؤال واقع می‌شوند. او از آسمان غیب آمده و پرچم یفعل مایشاء و سربازان قدرت و اختیار با او است. غیر او باید به شریعت و احکام که امر شده‌اند متمسّک باشند. اگر از آن به اندازۀ سر مویی تجاوز کنند اعمالشان از حیّز قبول ساقط گردد. بنگر سپس به یاد آور موقعی که محمّد رسول الله آمد فرمود، و قول او حقّ است، که بر مردمان حج بیت و نیز نماز و روزه و احکامی که از افق کتاب اشراق نموده واجب است. همه بیاد از آن پیروی کنند. کسی که او را انکار کند به خداوند و آیاتش و رسولانش و کتابهایش کافر شده است. او اگر درست را نادرست خواند و کفر را ایمان داند صحیح است. این مقامی است که در آن خطا و عصیان ذکر نشود و یافت نگردد.)

در مقام دیگر به نکتۀ ظریفی اشاره دارند که بسیار حائز اهمّیت است و آن این که حضرت رسول اکرم بی‌مانند و بی مثیل بوده و هست: "قلم اعلی نظر به استدعای آن جناب مراتب و مقامات عصمت کبری را ذکر نمود و مقصود آن که کلّ به یقین مبین بدانند که خاتم انبیاء روح ما سِواه فداه در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته. اولیاء، صلوات‌الله علیهم، به کلمۀ او خلق شده‌اند. ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده‌اند و در منتهی رتبۀ عبودیت قائم. تقدیس ذات الهی از شبه و مثل و تنزیه کینونتش از شریک و شبیه به آن حضرت ثابت و ظاهر. این است مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل از این مقام کما هو حقُّه محروم و ممنوع. حضرت نقطه، روح ما سواه فداه، می‌فرماید اگر حضرت خاتم به کلمۀ ولایت نطق نمی‌فرمود ولایت خلق نمی‌شد..." (اشراقات، ص74)

**معراج**

در باب معراج حضرت رسول اکرم سخن‌های بسیار گفته شده است حتّی موضوع چانه‌زنی آن حضرت با ذات الوهیت که به تشویق حضرت موسی صورت گرفته حدیثی روایت شده است. شأن حضرت رسول اکرم به مراتب اعلی و اعظم از آن است که در مقابل ارادۀ الهی چون و چرا فرماید یا به چانه زدن مشغول شود. ایشان نام دیانتش را اسلام گذاشت که به معنی تسلیم بلاقید و شرط در مقابل ارادۀ الهی است. چگونه ممکن است خداوند به او امری فرماید و او، نه شخصاً، بلکه به تشویق مظهر ظهور دیگری، در مقام اعتراض به ذات الوهیت بر آمده تقاضای کاهش رکعات نماز فرماید؟ حاشا که چنین کند.

جمال مبارک در نعت حضرت رسول و دربارۀ معراج ایشان در مناجاتی می‌فرمایند، "... حبیبک الّذی جَعَلتَهُ مطلعَ أسمائک و مشرقَ صفاتک و مظهر نفسک و مطلعَ إرادتک و بحر علمک و سمآء حکمتک الّذی بقدومه تشرّفَت افلاک سمآء قربک و باسمه نُکِسَت أعلامُ الشّرک بین عبادک و ارتَفَعَت رایاتُ التّوحید فی بلادک و بِهِ ناحت مطالعُ الکفر و الأوهام و افترّ ثغرُ الإیمان و به أشرَقَت شمسُ الظّهور من افق الحجاز و اضطرَبَت أرکانُ النّفاق فی الآفاق و به اهتزّت یثرب و سالت البطحآء و تزیّن ملکوت الأسمآء..." (مجموعه مناجات، طبع طهران 1975، ص43-44 / مضمون به قلم دکتر داودی: حبیب کویت که مطلع اسماء و مشرق صفات و مظهر نفس تُست، آن که مطلع اراده و دریای علم و سپهر حکمت تست، آسمان قرب خود را به قدوم او مشرّف فرمودی، پرچم شرک را به نام او سرنگون ساختی، رایت توحید را به دست او سر به گردون برافراشتی و مطلع کفر و وهم را به قدرت او نالان و گریان کردی؛ او که آفتاب ظهور در وجود او از افق حجاز به تابش آمد، ارکان نفاق در سراسر آفاق به همّت او لرزید،مدینه از او اهتزاز یافت و مکّه به نیروی او از جای جنبید. و ملکوت آسمان مزیّن شد.)

در بیان دیگر هم به معراج حضرتش اشاره دارند و هم به ظهور اسرار الهی که در بحث بعدی مطرح خواهد شد. این تکریم به حضرت رسول اکرم در هیچ یک از آثار اسلامی نیز یافت نمی‌شود:

"الحمدُ لله الّذی أرسَلَ الحبیبَ برایاتِ الآیات و جَعَلَهُ مِن عنده مبشّراً لیُبَشِّرَ الکُلَّ بفضله و رحمته الّتی سَبَقَتِ الأرضَ و السّمآء. هُوَ السّرُّ الّذی بظُهورِهِ تزیَّنَتِ الأرض و بصعوده و عُروجه تَشَرَّفَتِ الأفلاک؛ بِهِ جَرَت أنهارُ المعانی و البیان فِی الإمکان و ظَهَرَت أسرارُ الرّحمن بین الأدیان؛ تَعالی مَن أیَّدَهُ و أقامَهُ مقامَهُ فی ناسوتِ الإنشاء. طوبی لِمَن عَرَفَ وَ تَقَرَّبَ و وَیلٌ لِلمُبعدین." (مختارات، فقرۀ 4 / مضمون: ستایش مر خدایی را سزاست که حبیب را با پرچم‌های آیات فرستاد و او را مبشّری قرار دادی که به فضل و رحمتش که بر زمین و آسمان پیشی گرفته بشارت دهد. او سرّی است که به ظهورش زمین زینت یافت و به صعود و عروجش افلاک مشرّف گشت. به واسطۀ او نهرهای معانی و بیان در عالم امکان جریان یافت و اسرار رحمن بین ادیان آشکار گشت. بلندمرتبه است کسی که او را تأیید بخشید و در مقامش در این عالم ناسوت قائم و برپا داشت. خوشا به حال کسی که او را شناخت و به تقرّب جُست و وای بر کسانی که دوری جُستند.)

**ظهور اسرار کتاب**

بدیهی است که هر یک از مظاهر ظهور بخشی از اسرار الهی را، به مقتضای میزان تکامل و بلوغ بشر، برای او بیان می‌کنند و حضرت رسول اکرم نیز از آن مستثنی نیست و بخشی از اسرار کتب را برای خلق خدا بیان کرده است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "الحمدُ لله الّذی أظهرَ مِن افق البطحاء نیّرَ البقا و أشرَقَت منه شمسُ القضاء فی عالم الإمضاء الّذی بِهِ ظهَرَت أسرارُ الکتاب و هو الحاکمُ فی المآب. تعالَی الوهّاب الّذی أرسَلَهُ بالحق و الهُدی و بِهِ أنزَل الأمطار مِن سماء العطاء علیه و علی آله و اصحابه صلوات الله و سلامه و رحمتُهُ و ألطافُه." (مختارات، فقره 10 / مضمون: ستایش مر خدایی را سزاست که از افق مکّه خورشید بقا را ظاهر فرمود و از او شمس قضا در عالم امضاء اشراق کرد؛ کسی که به واسطۀ او اسرار کتاب آشکار شد و او حاکم است در آخرت. بلندمرتبه است خداوند بخشنده‌ای که او را به حقّ و هدایت ارسال داشت و به واسطۀ او باران از آسمان عطای خود فرو بارید. درود خداوند و سلام و رحمت و الطافش بر او و خاندان و اصحابش باد.)

با توجّه به این که حضرت رسول اکرم مطلع اسماء و مشرق صفات الهی و منبع علم و مصدر امر حضرتش است، به وسیلۀ او باب رجا بر وجه اهل ارض گشوده شد و سرّ کوه طور آشکار گشت و اگر حضرتش نبود اسرار ازلی هویدا نمی‌شد. به بیان حضرت بهاءالله توجّه کنیم که می‌فرمایند:

"... به فتح الله بابَ الرّجاء لمن فی الأرض و السّمآء و به ظهر النّور و برز سرّ الطّور. لولاه ما ظهَرَت أسرارُ القِدَم و مَا ٱرتَفَعَ شأنُ الامم، الّذی سُمّی بمحمّد فی ملکوت الأسماء، و ... آله و اصحابه الّذین جَعَلَهُمُ الله سُرُجَ هدایتِهِ و رایات نَصرِهِ و علامات امره و ظهورات قوّته و بروزات قدرته. بهم سخّراللهُ العالم و جَری أمرَه بین الامم." (مختارات، فقرۀ 2 / مضمون: به واسطۀ او دروازه‌های امید به روی ساکنان زمین و آسمان گشوده شد و به وسیلۀ او نور ظاهر شد و سرّ کوه طور آشکار گشت. اگر او نبود اسرار ازلی هویدا نمی‌شد و شأن آدمیان بلندی نمی‌پذیرفت. او در ملکوت اسماء به محمّد نامیده شده است. خاندانش و اصحابش که خداوند آنها را چراغ‌های هدایت و پرچم‌های یاری‌اش و علامات امرش و ظهورات قوّتش و بروزات قدرتش قرار داد و به وسیلۀ آنها عالم را خداوند تسخیر فرمود و امرش را بین امّت‌ها جاری ساخت.)

**خاتمیت**

موضوع خاتمیت حضرت رسول اکرم بسیار حائز اهمّیت است. ایشان نقطۀ ختامی بر رسالت و نبوّت نهادند. زیرا نوع بشر در آستانۀ بلوغ خود قرار داشت و دیگر معنایی نداشت که گفته شود شخصی که مظهر "ما أنا إلّا بشرٌ مثلکم" است بیاید و پیامی از سوی خداوند بیاورد. بلکه رسالت ایشان چنان بود که نوع بشر را به بلوغی رساند که بتوان گفت هر آن کس که از سوی خداوند پیامی دارد در واقع محلّ تجلّی روح مقدّس الهی است و هر آنچه که بگوید کلام الهی است. بنابراین، حضرت رسول اکرم اعلام خاتمیت فرمود و مُهر ختام را بر رسالت و نبوّت نهاد. در واقع جمیع رسل برای آماده ساختن نوع بشر جهت ظهوری عظیم آمدند. جمال قدم می‌فرمایند، "حمد مقدّس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لائق و سزاست که عالم را به انوار توحید منوّر فرمود و رایت عظمای انّه لا اله إلّا هو را بر اعلی مقام عالم برافراشت. سطوت امرا او را منع ننمود و از اراده باز نداشت. رسل فرستاد و کتب نازل فرمود تا کلّ به صراط مستقیم فائز شوند و از برای عرفان نبأ عظیم در یوم قیام مستعدّ گردند." (اشراقات، ص292)

جمال مبارک بر این نکته که حضرت رسول خاتم پیامبران است صحّه می‌گذارند و می‌فرمایند، "... الّذی به أظهرتَ أمرَکَ و سلطانَکَ و أنزَلتَ آیاتِکَ و رَفَعتَ أعلامَ نُصرَتِکَ فی بلادک و زیَّنتَه بطراز الختم و أنقَطَعتَ بِهِ نفحاتِ الوحی..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص405 / مضمون: کسی که به واسطۀ او امرت و سلطنت و عظمت خود را آشکار ساختی و آیاتت را نازل کردی و پرچم‌های نصرتت را در شهرهایت برافراشتی و او را به زیور ختمیت مزیّن فرمودی و به او نفحات وحی را منقطع ساختی...)

به این ترتیب، حضرت بهاءالله بر این نکته تأکید دارند که آن حالتی که سابقاً برقرار بود، که نفحات وحی از سوی خداوند به سوی مظهر ظهور جریان داشته باشد به پایان رسید و از این پس از ظهور مظاهر الهی به یوم لقاءالله تعبیر می‌شود زیرا جمیع آنها قائم‌مقام خداوند در دو عالم امر و خلق هستند. بدین لحاظ برای آن که موضوعاتی از قبیل خاتَم و خاتِم و نبی و رسول مطرح نشود در یک کلام می‌فرمایند، "الصّلوة و السّلام علی سیّد العالم و مربّی الامم الّذی به انتهتِ الرّسالة و النّبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً." (مجموعه اشراقات، ص293 / مضمون: درود ابدی و سرمدی و دائمی بر آقای عالم و مربّی امم باد که رسالت و نبوّت به او منتهی شد و نیز بر خاندان و اصحابش.)

امّا، همانطور که ذکر شد این ختمیت نشان از آغاز دورانی بس عظیم‌تر دارد که جمال قدم به آن شهادت داده‌اند: "شکّی نبوده و نیست که ایّام مظاهر حق، جلّ جلاله، به حق منسوب و در مقامی به ایّام‌الله مذکور. ولیکن این یوم غیر ایّام است. از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود. نبوّت ختم شد؛ حقّ با رایت اقتدار از مشرق امر ظاهر و مُشرق." (لئالی، درخشان، ص256)

**اوّل نقطۀ ظاهره از امّ‌الکتاب**

بی‌گمان حضرات مظاهر ظهور تجسّم‌بخش نور ساطعه از ذات الوهیت هستند که در این عالم فرا راه بندگان بتابانند و آنها را به سوی محبوب رهنمون سازند. نور الهی که به نام مشیّت اوّلیه و اوّل مَن خَلَق الله و بهاء الهی و نور سرمدی و عقل اوّل نامیده شده در مظاهر ظهور تجلّی فرموده و ابواب امید بر روی بندگان گشوده و وعدۀ وصال با محبوب آفاق به آنها داده است. این تجلّی در اصطلاحات امری به "اوّل نقطۀ ظاهره" تسمیه شده است. این همان حقیقت محمّدیه است که در طلعت محمّدی تجلّی فرموده و خود را ظاهر و بارز ساخته است. جمال قدم شهادت می‌دهند:

"اصلّی و اسلّم علی أوّلِ نقطةٍ ظَهَرَت من امّ الکتاب و أوّل بیانٍ برز مِن مشیّة ربِّنا الرّحمن الّذی سُمّی فی الملکوت بمحمّد، صلّی الله علیه وسلّم، و فی الجبروت بأحمد، و فی اللّاهوت لَهُ الأسماء الحُسنی و الصّفات العلیا. لأنَّ اللهُ جَعَلَهُ مرآةً لأسمائه و صفاته و ظهوره و بروزه و شؤوناته و مشیّته و إرادته. إنّهُ لم‌یزل کان ناطقاً بکلمةِ التّوحید و منادیاً باسم الله فی عالم التّجرید و علی آله و اصحابه الّذین بِهِم بُنِیَ حصنُ البیان فی الإمکان وَ ارتَفَعَ عَلَم التّوحید عَلَی الأعلام. أولئک عبادٌ فَضَّلَهُم عَلی خَلقِهِ و جَعَلَهُم سُرُجاً فی بلاده و أیادی أمرِهِ بَین عباده." (مختارات، فقره3 / مضمون: درود می‌فرستم بر اوّل نقطه‌ای که از امّ‌الکتاب ظاهر شد و اوّل بیانی که از مشیّت پروردگار رحمان ما هویدا گشت؛ که در ملکوت به محمّد و در جبروت به احمد نامیده شد و در لاهوت دارای نام‌های نیکو و صفات عالی است. زیرا خداوند او را آینه‌ای برای نامهایش و صفاتش و ظهورش و بروزش و شئوناتش و مشیت و اراده‌اش قرار داد. او همواره به کلمۀ توحید ناطق بود و به اسم خداوند در عالم وارستگی منادی. و درود می‌فرستم بر خاندانش و اصحابش که به وسیلۀ آنها دژ بیان در این عالم ساخته شد و پرچم توحید بر بلندای قلّه‌های عالم به اهتزاز آمد. آنها بندگانی هستند که خداوند بر خلق خود برتری بخشید و آنها را چراغ‌هایی در بلادش و ایادی امر خود بین بندگانش قرار داد.)

**حفظ و هدایت بندگان خدا**

بندگان الهی در عهدی که با خداوند بسته‌اند، همواره منتظر ظهور هدایات او در این دنیای غربت هستند و لهذا خداوند که آنها را ابتدا روانۀ این دیار غریب نموده ایشان را به حال خود رها نمی‌سازد و انبیاء خود را می‌فرستاد تا آنها را هدایت نمایند. جمال قدم تصریح دارند، "انبیاء و مُرسَلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص164)

از جمله این نفوس مقدّسه حضرت رسول اکرم بودند که، به بیان جمال قدم، در عالم ذر، در عالم ارواح، پیش از آمدن به این عالم ناسوت، "به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند." لهذا وقتی در این عالم ظاهر شدند خود را تسلیم در دست اعدا نمودند به قسمی که آنچه توانستند از ایذا و اذیت بر "اجساد و اعضاء و جوارح" این کینونت مجرّده "در عالم مُلک و شهاده" ظاهر ساختند. (مجموعه الواح طبع مصر، ص343)

در صلوة وسطی می‌خوانیم، "قد أظهَرتَ أمرَکَ و وفیتَ بعهدک و فتحتَ بابَ فضلک علی مَن فی السّموات و الأرضین." (ظاهر کردی امرت را و وفا کردی به عهدت و گشودی دروازۀ فضلت را به روی کسانی که در آسمانها و زمین‌ها هستند.)

جمال مبارک در وصف حضرت رسول می‌فرمایند، "الصّلوة و السّلام علی مَنِ ٱبتَسَمَ بظُهورِهِ ثَغْرُ البطحاء و تَعَطَّرَ بنفحات قمیصِهِ کُلُّ الوَرَی ٱلّذی أتی لِحِفظِ العباد عن کُلِّ ما یَضُرُّهُم فی ناسوتِ الإنشاء. تعالی تعالی مقامُهُ عن وصفِ الممکنات و ذکرِ الکائنات. بِهِ ٱرتَفَعَ خِبآءُ النّظم فِی العالم و عَلَمُ العِرفان بَینَ الامم. وَ عَلی آلِهِ و اصحابِه الّذین بِهِم نُصِبَت رایاتُ التّوحید و أعلامُ النّصر و التّفرید و بِهِمِ ٱرتَفَعَ دینُ الله بَینَ خلقِه و ذِکرِهِ بَین عباده." (مجموعه الواح حضرة بهاءالله، طبع بلژیک، 1980، ص140 / مضمون: درود بر کسی که با ظهورش مکّه شادمان گشت و به بوی خوش پیراهنش جمیع بندگان معطّر شدند. او برای حفظ بندگان از هر آنچه که برای آنها در این عالم خاکی زیانبار است ظهور فرمود. مقامش بلندمرتبه‌تر از آن است که ممکنات آن را وصف کنند یا کائنات به ذکرش پردازند. به وسیلۀ او سراپردۀ نظم در عالم برپا شد و پرچم عرفان بین مردمان به اهتزاز آمد. و درود بر خاندانش و اصحابش که به وسیلۀ آنها پرچم‌های توحید و رایات نصرت و تفرید به اهتزاز آمد. به وسیلۀ آنها دین الهی بین خلقش و ذکر خداوند در بین بندگانش بلند شد.)

در واقع از حضرت رسول اکرم نفحات رحمان به مشام اهل امکان رسیده و هر کس که مشام سالمی داشته بوی خوش خداوند را از هیکل مطهّر و معطّر ایشان دریافته و به عرفان آن حضرت نائل گشته است. این معنی در بیان دیگری از جمال قدم مشاهده می‌شود:

"الحمدُ لله الّذی أنزَلَ الکتاب و هَدَی الکلَّ بِهِ الی سِواء الصّراط و جَعَلَ الکعبةَ مطافَ العالم لبقاء ذکره بَین الامم و لیُعلّمَ الکلّ مَن یتّبع أمرَالله و مَن یتّبعُ هواه مِن دون بیّنة و لاکتاب؛ و الصّلاة و السّلام عَلَی الّذی وجدَ کُلُّ موحّدٍ مِن قمیصِهِ رائحةَ الرّحمن فی الإمکان و به نٌصِبَ عَلَمُ التّوحید بَینَ الأدیان الّذی سُمّی بِالأسمآء الحُسنی فی ملکوت الأسماء و بمحمّدٍ فی ناسوت الإنشاء و عَلَی الّذین اتّبعوه فیما أمَرَهُم بِهِ مِن لَدَی الله مُنزلِ الآیات." (مختارات، فقره 6 / مضمون: ستایش خدای را که کتاب نازل کرد و جمیع را به صراط مستقیم راه نمود و کعبه را، جهت بقای ذکرش در میان امّت‌ها محلّ طواف اهل عالم قرار داد تا جمیع را آگاه کند چه آنها که امر الهی را پیروی کنند و چه آنها که بدون هیچ دلیل و سند مکتوبی از هوای نفس خویش تبعیت نمایند. و درود بر کسی که هر یکتاپرستی از پیراهن او بوی خوش خدای رحمن را در این عالم امکان بیابد و بشناسد و به واسطۀ او پرچم توحید بین ادیان به اهتزاز آمد؛ کسی که در ملکوت اسماء به نام‌های نیکو نامیده شده و در بسیط غبرا به محمّد؛ و درود بر کسانی که در آنچه از سوی خداوند مُنزل آیات به آنها امر شده از او تبعیت نمودند.)

از آن گذشته حضرت عبدالبهآء قلم را در ستایش حضرت رسول اکرم به عنوان رحمتی بر عالمیان به جولان در آورده‌اند و این مدح را چنین بیان می‌کنند:

"التّحیّة و الثّنآء علَی الکلمة الجامعة و الحقیقة السّاطعة دیباج کتاب الوجود و فصلِ الخطاب فی اللّوح المحفوظ و الرّقّ المنشور و مَن أسَّسَ هذا البنیان العظیم و رَفَعَ العلَمَ المبین یتموجُّ فی الأوج الأعلی و الذّروة العلیا الهادی الی الصّراط المستقیم و الدّالّ الی المنهج القویم فاهتزّ بذکره یثربُ و سالتِ البطحاء؛ نبیُّ الرّحمة و کاشفُ الغمّة و ماحِی ظلامَ الضّلال فأشرَقَتِ الأرض بنور رَبِّها، خاتَمُ النّبیّین المخاطب بـ «و ما أرسلناک إلّا رحمةً للعالمین» علیه التّحیّة و الثّنآء إلی أبَدِ الآبدین." (مِن مکاتیب عبدالبهاء، ص112 / مضمون: ستایش و تحیّت بر کلمۀ جامعه و حقیقت ساطعه، دیباچه کتاب وجود و فصل الخطاب در لوح محفوظ و کسی که این بنای عظیم را تأسیس کرد و پرچم مبین را بلند کرد که در اوج اعلی و بلندای آسمان در موج است، هدایت کننده به صراط مستقیم و دلالت کننده به شاهراه قویم که یثرب به ذکرش به اهتزاز آمد و مکّه به جنبش آمد، نبی رحمت و از بین برنده اندوه و محو کنندۀ تاریکی گمراهی که زمین را به نور پروردگارش روشن ساخت؛ پایان بخش سلسلۀ نبوّت و مخاطب به عبارت "تو را نفرستادیم مگر آن که رحمتی برای جهانیان باشی" بر او باد تحیّت و ثنا تا ابد الآباد.)

در خطابه‌ای به لسان عربی می‌فرمایند: " اما الرسول الکريم محمد المصطفی عليه الصلاة والتسليم فقد بعثه اللّه فی واد غير ذی زرع لانبات به بين قبائل متنافرة و شعوب متحاربة و اقوام ساقطة فی حضيض الجهل و العمی لا يعلمون من دحاها ولا يعرفون حرفاً من الکتاب و لا يدرکون فصلامن الخطاب \* اقوام متشتة فی بادية العرب يعيشون فی صحراء من الرمال بلبن النياق و قليل من النخيل و الاعناب فما کانت بعثته عليه السلام الا کنفخ الروح فی الاجساد او کايقاد سراج منير فی حالک من الظلام فتنورت تلک البادية الشاسعة القاحلة الخاوية بتلک الانوار الساطعة علی الارجاء فانتهض القوم من رقد الضلال و تنورت ابصار هم بنور الهدی فی تلک الايام فاتسعت عقولهم و انتعشت نفوسهم و انشرحت صدورهم بايات التوحيد فرتلت عليهم بابدع الالحان \* و بهذا الفيض الجليل قد نجحوا و وصلوا الی الاوج العظيم حتی شاعت و ذاعت فضائلهم فی الآفاق \* فاصبحوا نجوماً ساطعة الاشراق فانظروا الی الآثار الکاشفة للاسرار حيّ تنصفوا بان ذلک الرجل الجليل کان مبدأ الفيض لذلک القوم الضئيل و سراج الهدی لقبائل خاضت فی ظلام الهوی و اوصلهم الی العزة و الاقبال و مکنهم من حيات طيبة فی الاخرة و الاولی." (خطابات مبارکه، ج1، ص13 / مضمون: )

**حرمت مکّه به علّت نسبت با آن حضرت**

هر نقطه‌ای از جهان که به مظهری از مظاهر ظهور نسبت یابد، عزّت پیدا کند و عظمت؛ احترام یابد و حرمت. حضرت عبدالبهاء دربارۀ مکّه می‌فرمایند:

"کعبۀ مکرّمه سنگستان بود و دور از آبادی. صحرایش وادی غیر ذی‌زرع بود و ریگزار بسیار گرمی. لکن چون نسبت به حق یافت، یعنی موطن حضرت رسول علیه السّلام بود قبلۀ آفاق گشت و مطاف مقرّبین و مخلصین درگاه کبریا. هر سال صدهزاران نفوس مؤمنه از دیارهای بسیار دور به جان و دل و قدم می‌شتافتند تا آن که مدینۀ مبارکه را طواف کنند و زیارت نمایند. مکّه ملجأ عالمیان شد و ملاذ آدمیان. چون موطن سروَر کائنات بود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج3، ص213)

در یکی از خطابه‌های مبارک می‌فرمایند، "این مکّه یک قطعه سنگستان است؛ وادی غیر ذی‌زرع است. ابداً گیاهی در آن نمی‌روید. آن صحرا صحرای شن‌زار است و در نهایت گرما. قابل این که آباد شود نیست. از سنگستان و شن‌زار بی آب چه خواهد رویید. لیکن جهت این که وطن حضرت رسول بود این سنگستان، این سنگلاخ، قبلۀ آفاق شد. جمیع آفاق رو به او سجده می‌کنند." (خطابات مبارکه، ج3، ص73)

**اظهار تأسّف برای وضعیت فعلی**

در آثار مبارکه حضرت بهاءالله، حضرت اعلی و حضرت عبدالبهاء آیاتی را می‌توان مشاهده کرد که در طیّ آنها برای وضعیت موجود ابراز تأسّف فرموده‌اند چه که اعمال مدّعیان سبب شده است امر الهی از اعلی مدارج عظمت خود ساقط شود. البتّه نگفته نماند که در جمیع ادیان همین موضوع صادق است. زیرا به بیان جمال قدم، "مدّعیان محبّت را برهان لازم. هرچه به لسان آید مقبول ساحت رحمن نیفتد. الیوم فعل مقدّم بر قول است... اگر نفسی دعوی نماید که از اهل رضوان ربّانیست، آن قول به مجرّد ادّعا ثابت نشود بلکه صاحبان شامّه استشمام ننمایند. اگر استنشاق ریاحین نمودند مقبول خواهد شد والّا مردود." (پیام آسمانی، ج1، ص26)

بنابراین، در جمیع ادیان همین موضوع صادق است. در واقع امرالله و مؤمنین بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. امر الهی خلق را هدایت کند و تبعیت خلق از اوامر الهی سبب اعتلاء نام آن شود و این حرکت صعودی در طول زمان استمرار یابد. هر گونه کوتاهی از سوی خلق، به بیان مبارک لطمه به اصل شجرۀ الهیّه زند و این نزد مظهر ظهور بسیار دردناک است.

امر مبارک بهائی را در نظر بگیرید که حضرت بهاءالله به اصرح عبارت می‌فرمایند:

"ای امین، اگر ناس به آداب و اخلاق ربّانیّه که در الواح مُنزَله ثبت شده عامل می‌گشتند، هرآینه مشاهده می‌نمودی مَن عَلَی الأرض را مقبل إلَی اللهِ رَبِّکَ و رَبِّ العالَمین." (پیام آسمانی، ج1، ص26) یا در بیان دیگر می‌فرمایند، "اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند، حال اکثر مَن عَلَی الأرض به ردای ایمان مزیّن بودند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص226)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اگر احبّاء به وصایای جمال مبارک عمل نمایند ملوک خاضع می‌شوند." (پیام آسمانی، ج1، ص27)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "چه بسا از لسان مرکز میثاق شنیده شد که اگر فردی از افراد احبّاء به اجرای یک تعلیم از تعالیم الهیّه در نهایت توجّه و تجرّد و همّت و استقامت قیام نماید و در تمام شئون حیات خویش این یک تعلیم را منظور نظر داشته بتمامها اجرا نماید، عالم عالم دیگر شود و ساحت غبرا جنّت ابهی گردد. ملاحظه نمایید که اگر احبّاء الهی فرداً و مجتمعاً به اجرای وصایا و نصائح قلم اعلی قیام نمایند، چه خواهد شد." (توقیعات مبارکه 1922-1926، ص54)

همین موضوع در مورد دیانت اسلام نیز صادق است. یعنی اگر مسلمین به موجب وصایا و نصایح حضرت رسول اکرم رفتار می‌کردند اعتلای اسلام حاصل می‌شد و جهانگیر می‌گشت. در احادیث اسلامی نیز روایتی موجود است گویای همین قضیه:

هذا الحديث رواه مسلم عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ‌اللّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: "بَدَأَ الإِسْلامُ غَرِيبًا، وَ سَيَعُودُ كَمَا بَدَأَ غَرِيبًا، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ" .

شخصی (السندي في حاشية ابن ماجه) در تفسیر آن مرقوم داشته است: "«غَرِيباً» أَيْ لِقِلَّةِ أَهْله وَ أَصْل الْغَرِيب الْبَعِيد مِنْ الْوَطَن (وَ سَيَعُودُ غَرِيباً) بِقِلَّةِ مَنْ يَقُوم بِهِ وَ يُعِين عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ أَهْله كَثِيراً (فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ) الْقَائِمِينَ بِأَمْرِهِ، و»طُوبَى« تُفَسَّر بِالْجَنَّةِ وَ بِشَجَرَةٍ عَظِيمَة فِيهَا."

شخص دیگری به نام النووي در شرح صحيح مسلم عن القاضي عياض می‌نویسد که در معنى حديث گفته است، "أَنَّ الإِسْلام بَدَأَ فِي آحَاد مِنْ النَّاس وَ قِلَّة، ثُمَّ اِنْتَشَرَ وَ ظَهَرَ، ثُمَّ سَيَلْحَقُهُ النَّقْص وَ الإِخْلال، حَتَّى لا يَبْقَى إِلا فِي آحَاد وَ قِلَّة أَيْضاً كَمَا بَدَأَ."

حضرت اعلی می‌فرمایند، "در ظهور رسول خدا (ص) لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده والّا لیاقت از برای آن دین بوده.... آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول‌الله (ص) به هم رسیده به اوامر قرآنیه عمل کرده بودند، امروز ما علی الأرض کلّ مؤمنین به قرآن بودند. حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدأ آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده." (بیان فارسی، باب 5 از واحد 5)

حضرت بهاءالله در لوح مبارک اتّحاد می‌فرمایند، "در مقامی اتّحاد اعمال مقصود است. چه که اختلاف آن سبب اختلاف گردد. این مظلوم ایّامی که از زوراء به ادرنه نفی می‌شد در بین راه در مسجدی وارد. صلاة مختلفه در آن محلّ مشاهده نمود. اگرچه کلّ لفظ صلاة بر او صادق، ولکن هر یک به اسبابی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان، فی‌الحقیقه، به آنچه از قلم رحمن نازل شد عمل می‌نمودند جمیع مَن عَلَی الأرض به شرف ایمان فائز می‌گشتند. اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت و امر ضعیف شد. یکی دست بسته به صلوة قائم و حزبی گشوده. یکی در تشهّد «التّحیّات» می‌گوید و دیگری «السّلام»... شریعت رسول‌الله را به مثابۀ بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج‌های لایتناهی برده‌اند و این سبب ضعف شریعت‌الله شده مابین عباد و تا حین نه ملوک و نه مملوک و نه صعلوک هیچ یک سبب و علّت را ندانستند و به آنچه عزّت رفته راجع شود و عَلَم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند. باری، یک خلیج شیعه، یک خلیج سنّی، یک خلیج شیخی، یک خلیج شاه‌نعمت‌اللّهی، یک خلیج نقشبندی، یک خلیج ملامتی، یک خلیج جلالی، یک خلیج رفاعی، یک خلیج خراباتی. إن تَعُدّوا سُبُلَ الجحیم لاتُحصوها. حال سنگ ناله می‌کند و قلم اعلی نوحه. ملاحظه نما که چه وارد شد بر شریعتی که نورش ضیاء عالم و نارش هادی امم، یعنی نار محبّتش. طوبی للمتفکّرین و طوبی للمتفرّسین و طوبی للمنصفین. باری، این اختلاف اعمال سبب تزعزع بنیان امرالله شد." (ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص391-394 / طبع طهران، ص374-377)

بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله در تاریخ 3 شوّال 1299 مطابق 18 آگست 1882، با نزول لوحی گلایه می‌فرمایند: "أشکو بثّی و حزنی الی الله مالک الأنام. قدِ ٱنقَلَبَتِ الامور و اضطَرَبَتِ البُلدان و ضَعُفَ بهَا الإسلام. قد أحاطَهُ الأعداء و هو مُحاط. ینبغی لذلک الحزب أن یدعوا اللهَ فِی الصّباح و المساء و یسألوه بأن یؤیِّدَ المسلمینَ کافّةً علی ما یُحِبُّ و یَرضی و یَرفَعَهُم بأمره و سلطانه و یُعَرِّفَهُم ما یعلو بِهِ مقاماتِهِم و أن یُبَدِّلَ ذُلَّهُم بالعزّ و فقرَهُم بالغنا و خرابَهم بالعمار و اضطرابهم بالإطمینان و خوفهم بالأمن والأمان. إنّه هو الرّحمن لا إله إلّا هو المشفق الکریم." (مختارات، فقره14 / مضمون: حزن و اندوه خود را به شکایت نزد خدای مالک بندگان می‌برم. امور آشفته گشته و شهرها دچار پریشانی شده و به این وسیله اسلام تضعیف گشته است. دشمنان آن را احاطه کرده‌اند و اسلام در محاصره قرار گرفته است. شایسته است که جماعت مسلطمین صبح و شب خدای را بخوانند و از او بخواهند که جمیع مسلمین را بر آنچه که دوست دارد و راضی است تأیید فرماید و به امر و عظمت خویش آنها را بلندی بخشد و آنچه را که به واسطۀ آن جایگاه آنها بلندمرتبه شود به آنها بشناساند و ذلّت آنها را به عزّت، فقر آنها را به غنا، ویرانی را به آبادانی، تشویش آنها را به اطمینان و ترس آنها را به امن و امان تبدیل فرماید. او بخشندۀ مهربان است و نیست خدایی جز او که مشفق و کریم است.)

**دفاع از اسلام در مقابل اتّهامات**

حضرت رسول در مقام قضاوت همواره حق و حقیقت را مدّ نظر داشتند و اگر هم در جایی نظر به مصلحت اسلام سکوت می‌فرمودند، ذات الوهیت امر به قضاوت صحیح می‌فرمود. جمال مبارک این حکایت را نقل می‌فرمایند:

"طعمه1 یکی از اصحاب آن حضرت بود. شبی زرهی سرقت نمود. علَی الصّباح یهود جمع شدند و به اثر و علامت آن پی بردند و بعد از اطّلاع بین یدیِ حضرت حاضر. معلوم است یهود عنود چه کردند. حضرت توقّف فرمودند و نخواستند این ذنب بر اسلام ثابت شود، چه که سبب تضییع امرالله مابین عباد بود. بغتةً جبرئیل نازل و این آیه تلاوت نمود، «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا.»2 و بعد، طعمه اعراض نمود و مفتریاتی به حضرت نسبت داده مابین قوم که لایُحِبُّ القلمُ أن یجریَ علیها3؛ و بعد به ارتداد تمام رجوع به مکّه نمود و نزد مشرکین ساکن." (اقتدارات، ص119)

در مقام دیگر می‌فرمایند: "مابین یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد. یهودی به محاکمۀ حضرت [محمّد] اقبال نمود و مُسلم به کعب بن اشرف مایل. به اصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند و صَدَرَ الحکم للیهودی و بعد نُزِّلَت هذه الآیة، «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سورةالنّساء آیۀ 60 / مضمون: آیا داستان کسانی را که گمان می‌برند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند. ندانسته‌ای که می‌خواهند به طاغوت داوری برند و حال آن که به آنان دستور داده شده است که به آن کفر بورزند و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و رازی بکشاند (تفسیر بهاءالدّین خرّمشاهی))

و مقصود از طاغوت در این مقام کعب بن اشرف بوده.4

بعد، مسلم اعراض نموده مذکور نمود که می‌رویم نزد عمر بن خطّاب. بعد از حضور، تفصیل را ذکر نمودند. فَقالَ عمر، «أن اصبر إلی أن أتیک.» دَخَلَ البیت و أخذَ السَّیف و رجَعَ و ضربَ عُنُقَه و قال، «هذا جزآءُ مَن لم‌یرضَ بما حَکَم بِهِ رسول‌الله.» فَلَمّا بلغَ الرّسول سمّاه بالفاروق. و مِن ذلک الیوم لُقِّبَ بهذا الإسم." (عمر گفت، "صبر کن تا نزد تو آیم." وارد خانه شد، شمشیر برکشید و بازگشت و گردن او [مسلم] را زد و گفت، "این است مجازات کسی که به آنچه رسول خدا حکم کرده رضایت نداده است." چون خبر به حضرت رسول رسید او را "فاروق" لقب داد و از آن روز به این اسم ملقّب شد.) (اقتدارات، ص121)

به خوبی واقفیم که حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه در اقالیم غربیه به اثبات حقّانیت حضرت رسول اکرم و دفاع از دیانت مقدّس اسلام در مقابل اتّهامات وارده فرمودند. همواره هر دیانتی محلّ اتّهام و حمله واقع شده است و بر عهدۀ نفوس منصفه و مؤمنین حقیقی است که از آن دفاع نمایند. شخصی در آن صفحات به حضرت عبدالبهاء گفت، "می‌گویند محمّد رسول‌الله قتل و نهب نفوس و اموال نمود و سر راه قافله می‌گرفت." بعد از هیکل مبارک تقاضای راهنمایی کرد که چگونه به این اعتراضات جواب بدهد. حضرت عبدالبهاء فرمودند، "باید پی به حقائق مسائل بُرد. هیچ می‌دانید که در چه وقت و زمان مابین چه قبائل و احزابی حضرت رسول مبعوث شدند؟ آن زمان زمانی بود که قبیله‌های عرب نهایت افتخارشان قتل وغارت و تعدّی به عِرض و ناموس یکدیگر بود..." سپس، بعد از شرحی در مقدّمۀ حفر خندق و عهدشکنی و اتّفاق قبائل در محو و اضمحلال حضرت و مدافعه و محافظۀ اسلام فرمودند:

"حفظ امر جز به آنچه واقع شد ممکن نبود و امروز از همان نفوس متمدّنه و عقلای اروپاییان، که این گونه اعتراضات از ایشان سرایت به مشرقیان نموده چون سؤال شود که اگر شما در این زمان، که عصر مدنیت است، در مملکت خود یا در جوار وطن خویش چنان قبائل متوحشّه و تعدّیّات فاحشه‌ای را بیابید، با آنها چگونه معامله خواهید نمود، چه جواب خواهند داد؟ آیا خواهند گفت وظیفۀ ما به مقتضای تربیت یا سیاست، دفع تعدّی و شرارت آنها نسبت به یکدیگر است به هر وسیله که باشد؛ یا ساکت و صامت نشستن و آنان را به حال خود واگذاردن اولیٰ. در صورتی که امروز اعظم عنوان مداخلۀ دول قاهرۀ متمدّنه در ممالک سائره همین است که با وجود تمدّن و توانایی، مملکت و ملّتی را در حالت هرج و مرج دیدن و آرام زیستن دور از عدالت و خارج از وظیفۀ اهل تمدّن و تربیت است؛ لهذا باید دست سیاست دراز نمود و در میدان قدرت و قوّت تاخت و تاز کرد.

با وجود این چون نام دین سیّدالمرسلین به میان آید، با کمال تعصّب تکلّم نمایند و از شدّت تعصّب چنان توقّع و تأسّفی ابراز کنند که گویند کاش در میان قبائل عرب چنین رسولی مبعوث نمی‌شد." (بدایع‌الآثار، ج2، ص316 الی 318)

در خصوص جنگ‌های حضرت رسول اکرم، حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "حضرت محمّد در میان این قبائل مبعوث شد و سیزده سال بلایی نماند که از دست این قبائل نکشید. بعد از سیزده سال خارج شد و هجرت کرد. ولی این قوم دست برنداشتند. جمع شدند و لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کلّ را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند. در چنین موقعی حضرت محمّد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت. این است حقیقت حال...پس اعتراض بر حضرت محمّد چیست؟ این است که چرا با اصحاب و نساء و اطفال تسلیم این قبائل طاغیه نگشت؟" (مفاوضات عبدالبهاء، ص15-16)

از آن گذشته، معمولاً هر پیامبری در مملکت و خاستگاه خودش بی قدر و اهمّیت است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه ماندند. بلال حبشی و صهیب رومی و عداس آشوری و سلمان پارسی محرم راز گشتند و سیّد قرشی ابولهب و بستگان و خویشان جمال محمّدی محروم از انوار گردیدند. در انجیل می‌فرماید که جمیع انبیاء در شهر و موطن خود بی قدر و مقدار بودند." (وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج3، ص146)

یکی از علل این قضاوت نادرست دیگران دربارۀ حضرت رسول، علاوه بر کشیش‌های مسیحی، بعضی از جهّال مسلمان بودند که به بیان حضرت عبدالبهاء، "روایت‌های بی اصل از حضرت محمّد نقل کردند و به خیال خود مدح دانستند. مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار ممدوحیت دانسته و کرامت قرار داده. زیرا این نفوس جاهله تکثّر زوجات را از قبیل معجزات شمرده‌اند و استناد مورّخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است." (مفاوضات عبدالبهاء، ص14)

وقتی حضرات مسیحیان سعی کردند حضرت رسول اکرم را قضاوت کنند و بگویند که احکام ایشان مناسبتی با این زمان ندارد و در نتیجه دیانت مسیحی را برتر دانستند، حضرت ولی امرالله در مقام دفاع بر آمده فرمودند:

"دیانت اسلام به مقام و مرتبۀ روحانی بس رفیعی واصل شد، امّا محقّقین غربی مایلند با موازین مسیحی در مورد آن قضاوت کنند. احدی نمی‌‌تواند یک دیانت جهانی را برتر از دیانت دیگر بداند، زیرا منشأ جمیع آن‌ها ذات الوهیت است. ظهور آن‌ها تدریجی است و هریک متناسب با مقتضیات زمان ظهورشان هستند." ( ترجمه ـ مکتوب 19 نوامبر 1945 از طرف حضرت ولی امرالله توسّط منشی هیکل مبارک به یکی از احبّاء مندرج در اخبار امری آمریکا شمارۀ 210 ، اوت 1948، صفحۀ 3 / انوار هدایت، شماره 1663)

حضرت عبدالبهاء دربارۀ قضاوت مسیحیان در زمان حضرت رسول اکرم حکایتی را روایت می‌فرمایند و بعد اظهار تأسّف از نحوۀ تفکّر و مقایسۀ پیامبران الهی:

"إنَّ أهلَ نجرانِ لمّا حضَروا عند رسولِ اللهِ علیه التّحیّة و الثّناء قالوا لَه: أتقولُ أنتَ أعظمُ مِن عیسی و إنّه روح‌الله. فقال إنّ الکُلَّ مستفیضٌ مِن بحر رحمة ربّک و لانُفَرّقُ بین أحدٍ مِن رسله أبداً. فقالوا: کلّا إنَّ عیسی لایُقاسُ بغیره مِنَ الأنبیاء لأنَّهُ مِن روحِ الله. ثمّ قال الرّسولُ: فبِأیِّ برهانٍ تنطِقون فی هذا؟ فقالوا له: وَیحَکَ هل رأیتَ بشراً مِن دون أبٍ بَینَ الوَری. فَنُزِّلَتِ الآیةُ الکُبری إنَّ مَثَلَ عیسی عندالله کَمَثَلِ آدمَ. انظُروا کیف حاجَجوا تلک الطّلعةَ النّوراء بسخیفٍ مِنَ الأقوال و ما هذا إلّا لغفلتهم عن ذکر الله. أسألُ اللهَ بأن یفتحَ أبوابَ البصیرة علی قلوب الوَری مِن شرقِ الأرض و غربها حتّی یرتفعَ ضجیجُ العموم إلی الملأِ الأعلی..." (مِن مکاتیب عبدالبهاء، ص105 / اهل نجران به حضور حضرت رسول آمدند و گفتند: آیا می‌گویی بزرگتر از عیسی هستی در حالی که او روح‌الله بود؟ پس فرمودند جمیع انبیاء از دریای رحمت پروردگارت مستفیض هستند و بین هیچ یک از رسولان خداوند فرقی نمی‌گذارد. گفتند حاشا که چنین باشد. عیسی پیامبری است که هیچ کس با او قابل مقایسه نیست. زیرا او از روح الهی موجود شده است. حضرت فرمودند، به چه برهانی چنین می‌گویید. عرض کردند: وای بر تو باد؛ آیا بشری را دیده‌ای بین بندگان که بدون پدر دنیا بیاید؟ در این هنگام آیه نازل شد که مَثَل عیسی نزد خداوند مثل آدم است. نگاه کنید ببیند چگونه با چه سخنان سخیف بی‌معنی با آن طلعت نورا مجادله می‌کردند و این نبود مگر از غفلت آنها از ذکر الهی. از خداوند می‌خواهم که درهای بصیرت را بر دلهای اهل عالم از شرق تا غرب بگشاید تا تضرّع و تبتّل همه به ملأ اعلی متواصل شود.)

**حکایتی از آغاز رسالت حضرت رسول**

حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای که کمتر دیده شده و در مجلّه نجم باختر مورّخ 24 جون 1911، بخش فارسی، ص8-9 درج شده چنین می‌فرمایند:

"قریش و یهود در مقابل کلمۀ الهیّه کجا فرصت مقاومت یافتند. وقتی که کاروان مکّه وارد بریّةالشّام و این اراضی شد، پادشاه مصر گفت بروید بزرگ این قافله را نزد من بیاورید. رفتند ابوسفیان را، که رئیس قافله بود، در محضر سلطان حاضر نمودند. سلطان گفت، هان چه خبر است در حجاز. بعضی خبرها می‌شنوم. گفت، قربان خبر مهمّی نیست. محمّد نامی یتیمی بی‌سواد با چند نفر از اراذل و قطّاع‌الطّریق هم‌فکر شده در بیابان با دزدی اموری می‌گذرانند. مثل اینکه قافلۀ ما را یک دفعه بریدند و بتمامه بردند. ما مجبوراً تدارک قافلۀ عظیمی نمودیم و جمعیت کثیری برداشتیم تا این که از شرّ او این دفعه محفوظ ماندیم. سلطان گفت من کاری به این حرفها ندارم. سؤالاتی از تو می‌کنم از روی حقیقت جواب مرا بده. اگر به دروغ جواب گویی من تحقیق خواهم نمود. سال دیگر که تو به این خاک می‌آیی جزایت را خواهم داد. راستِ مطلب را در جواب سؤالات من بگو. گفت چشم. سلطان پرسید این محمّد دیوانه بود قبل از این که این ادّعا را بکند؟ گفت نه دیوانه نبود. بعد پرسید پادشاه‌زاده بوده؟ گفت نه. باز پرسید بعد از این که او ادّعای پیغمبری نمود اموراتش منظّم و راحت شد؟ گفت نه؛ بلکه ویلان‌تر و سرگردان در بیابان گردید. سلطان تأمّلی نمود؛ باز پرسید که بعد از این که این ادّعا را کرد و صدمات بر او وارد شد سست در کار وادّعای خود شد؟ گفت نه مصرتر شد. بعد پرسید او حالا رو به ترقّی است یا تناقص؟ گفت مردم دور او بیشتر جمع می‌شوند و همراهی او می‌کنند. فکری کرد باز پرسید که مؤمنین به او از اعیان و اشراف و علما و فضلا هستند یا از فقراء و مساکین و مردمان بی سر و پایند؟ گفت ابداً مردمان معقول دانا و علمای فاضل و اغنیا با او نیستند. باز پرسید کسانی که به او می‌گروند محترم و صاحب چیز و راحت می‌شوند؟ گفت خیر همه ذلیل‌تر می‌شوند و مجبور به فرار از اوطان خود می‌گردند. تفکّری نمود؛ دفعۀ آخر پرسید که بگو بدانم مؤمنین او بعد از آن که به سبب ایمان به او ذلیل و حقیر می‌شوند سست از عقیده و ایمان به او می‌گردند یا مُصِرتر می‌شوند؟ گفت خیر مُصرتر می‌گردند. بعد سلطان گفت، ای ابوسفیان تکلیف شما این است به زودی زود تسلیم او شوید. ابوسفیان گفت، خیر آقا او لائق این مقامات ابداً نیست؛ مضمحل می‌شود. سلطان گفت، مردکه نمی‌فهمی. اگر سؤالات مرا جواب راست گفته باشی تو و تمام قبائل حجاز که سهل است، من و قیصر روم هم باید به زودی تسلیم او شویم والّا او ما را به تسلیم خود وادار خواهد کرد."

توضیحات:  
1- طعمه = طُعمَة بن اُبَیرِق. در تاریخ معلوم نیست کیست. بنی اُبَیرق سه تن بودند بشیر، بَشْر و مُبَشِّر. موضوع سرقت به بشیر نسبت داده شده است و روایات مختلفی هم در این باره وجود دارد. گویا کنیۀ بشیر ابوطُعمه بوده است.

2- إنّا أنزلنا الیک ... = [سورةالنّساء، آیۀ 105] ما کتاب آسمانی را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم تا به مدد آنچه خداوند به تو باز نموده است بین مردم داوری کنی و مُدافع خیانت‌پیشگان مباش. بهاءالدّین خرّمشاهی در شأن نزول این آیه می‌نویسد: "مفسّران گفته‌اند این آیه در حقّ طعمة بن اُبَیرِق و در اشاره به داستان او نازل شده که زرهی از کسی دزدیده بود و به نحوی صحنه‌سازی کرده بود که سرقت را به گردن یک یهودی بی‎گناه انداخته بود و چون پیامبر خواستند با حکم به ظواهر امر، یهودی را حدّ بزنند این آیه و آیات بعدی در برائت او و بیان حق نازل شد.

3- لایحبّ القلم... = قلم دوست ندارد دربارۀ آن جریان یابد.

4- کَعْب بن اَشرف از بزرگان و ثروتمندان یهود و از مخالفان حضرت محمد در مدینه بود. پدرش از اعراب بنی‌نَبهان، تیره‌ای از قبیلهٔ طَیِّیء، و مادرش عَقیله، دختر ابوحُقَیق (از بزرگان بنی‌نَضیر) بود. کعب اشعار توهین‌آمیزی در وصف زنان مسلمان سرود. او حضرت محمد و یارانش را نیز هجو می‌کرد و با سخنان خود به آنان آزار می‌رساند و دیگران را علیه آنان تحریک می‌کرد.]

1. <http://darolershad.org/0/FA/Blog/C/283/%D8%AF%D8%B1%D8%B3%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D8%A2%DB%8C%D8%A9-%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87-%D8%A7%D9%86%D8%B5%D8%A7%D8%B1%DB%8C-%D8%B4%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D8%B2%DB%8C> [↑](#footnote-ref-1)